



قتل بیر همانه و، و حشیانه " فرخنده"، پایان
دینداری مجرد، توحش و عروج دینداری عقلانی و
خردورزانه و بیداری توده ها !!

نویسنده: داکتر نصرالدین شاه پیکار

۲۹ مارچ ۲۰۱۵

ترانتو- کانادا



اهدا به خون پاک " فرخنده"، جاویدان یاد و
ماندگار تاریخ معاصر افغانستان !!

مسلمان فاقه مست وژنده پوش است
ز کارش جبرئیل اندر خروش است
بیا طرح دگر ملت بریزیم
که این ملت جهان رابار دوش است

(اقبال)

" من اگر پیامبر می بودم رسالتم شادمانی بود، بشارتم آزادی و معجزه ام خنداندن کودکان ، نه از جهنمی می ترساندم نه به بهشتی وعده می دادم، تنها می آموختم اندیشیدن و انسان بودن را...." چارلی چاپلین

" جهان بینی سوسیالستی، کمونستی، مائوئیستی، مارکسیستی، لیننستی، و " الحادی"، به اصطلاح برخی ها عقیده و باور انسان ها و دیانت آنها را در همه کشور های اسلامی و غیر اسلامی، به ویژه در جهان سوم با بحث های ماتریالستی و دیالکتیک، فلسفه گرایانه و روحانیت و معنویت خردگرا، و انسان سالار حفظ و صیانت کرد، اما امپریالیسم جهان خوار و کپیالیسم استثمار گر، استعمار منش و استثمار کننده، که زمانی در کشور مان آنرا مایه و پایه نجات انسان ها می دانستد، در تبنایی با " دینداران" ، بی دین، خدا گویان بی خدا، قرآن خوانان دور از قرآن و مزدوران حلقه به گوش و فرزندان صدیق و خود فروش ملا عمر لا بصر و بی بصیرت، ملا اسامه لادین و ملا لارنس انگلیسی که برای بیشتر از ده سال در سجده گاه پل خشتی کابل بدون طهارت پیش امامی مردم بی چاره و نافهم ما را بدوش داشت، با قتل بی رحمانه و دد منشانه سرقافله سالار زنان بی صدا و بی نوای افغانستان " فرخنده " فرخنده ها ، برای همیشه فاتحه دینداری ریاکارانه را به خوانش گرفتند."

حیف می آید مراکان دین پاک در میان جاهلان گردد هلاک

(مولانا)

" فرخنده" ، بیست و هفت ساله که دارای درجه تعلیم و آموزش عالی یکی از مدارس آستان کابل بود، دخت با عفت، مسلمان واقعی، بادیانت، دارای حجاب معنوی، انسانی و اخلاقی بود که توسط دشمنان سوگند خورده اسلام و انسانیت در ماه مارس قبل از رسیدن جشن باستانی و تاریخی نوروز که از دیدانداز مسلمان نما ها حرام است ، اما کشتن انسان بی گناه به گونه ظالمانه اش برای شان حلال است بی رحمانه، وحشیانه و دد منشانه در نتیجه حمله جانوران دنیای توحش و بربریت در آستان در بند کشیده کابل تاریخی به خاطرات جاویدانگی پیوست. پدر و مادر فرخنده اظهار داشتند که موصوف از دیر زمانی به این طرف دارای تشاویش روانی و ذهنی بود و همواره در حالت

مغمومیت و پریشان حالی بسر می برد. در مورد اسلام و اسلام شناسی به شکل عقلانی اش خیلی ها مایل بود و همواره با طاعت، عبادت و نیایش صادقانه و بدون ریا حیات خویش را سپری می نمود. یکی از پزشکان معالج اش از طریق وسایل اطلاعات جمعی به خبرنگاران اظهار داشت که " فرخنده " ، شامل نام نویس بیماران شان بوده و یک دختر با عفت، با اخلاق، شایسته و مسلمان اصیل بود، اما بعضن فکر و ذهنیت اش در هماهنگی قرار نداشت و در تفکر و تأمل ژرف قرار می گرفت. آن چه بر سر فرخنده گذشت دشوار است تا آن را به گونه ای که به قتل رسید با واژه ها و گل واژه ها به تصویر کشید، زیرا قصاوت کوتاه بینان، جانوران و وحشی که صورت شان انسان بود و سیرت شان حیوانی ، نمیتوان به آن درجه در الفاظ و عباره ها بازتابش داد.

همه اعمال و کردار عاملین آن حادثه المناک قابل درک است و نمیتوان بیشتر از این از آنها توقع برد، اما دشوار تر از همه صحنه ای است که نمیتوان تحمل کرد و باید ژرف اندیشید و آن اینست که یکی از خانم های نا خانم و زنان بدون هویت زنانه مادامی که اظهار می کند که: " من نیز کامگار شدم تا دو الی سه لگدی بر سر و صورتش بزنم" ، . ای انسان بی هویت اگر خودت را من حیث زن در برابر فرخنده قرار میدادی و این چنین باران سیل آسای مشت و لگد بر سر و صورتت می بارید و مثل خودت یک بی حیا و بی بصیرت دیگر می گفت که من هم موفق شدم تا این..... کنم، چه احساس میکردی؟ و یا تو در اصل هیچ انسان نیستی و آنهم زن که مادر است، زن است و خواهر است و آفریدگار واقعی است بعد از خداوند.

وزارت حج و اوقاف در اظهارات خود اعتراف نموده است که فرخنده هیچ چیزی را به آتش نه کشیده است، به ویژه کتاب آسمانی را که این وحشی ها به آن ایمان و باور هم ندارند. چون فرخنده با بیماری روانی سر دچار بوده است و شاید مداوای پزشکان بعضن به قدر لازم اثر گذار نبوده است ، از این سبب بر بنیاد سنت های خرافاتی و بی بنیاد و غیر عقلانی مراجعه به تعویذ و تیمار و غیره موصوفه را وادار ساخته است تا به دشمن دین و انسانیت ، ملاهای بی دین و زن ستیز مانند ملای " شاخ دو دمه، یا شاه دوشمشیره" ، که یک عرب قاتل بوده است و انسان های مرز و بوم مانرا ذبح می کرده است جهت رهایی مراجعه

نموده و چون ملای لعنتی وعده سپرده است که فرخنده بهبود می یابد و لی این چنین نه شده است، لذا حق داشته است تا این برگه های تو خالی و فاقد محتوای این ملای لارنسی را به آتش کشیده باشد تا برای سایر انسان های با عقل و خرد پند و اندرز شود تا به این ارواحان خبیثه دیگر مراجعه نکنند و آنها را از برگه کتاب زندگی شان بیرون و بدور اندازند. مردمان در برابر این کار کرد های می نویسند:

" فرخنده " ، ناموس کابل است، ناموس افغانستان است، فرزند و دخت کسی است، فرخنده آفریده خداوند است، اشرف آفرینش است اگر به آن باور دارید، فرخنده مسلمان است، کلمه شهادت بر زبان رانده است، نماز می خوانده و به عبادت و نیایش مصروف بوده است. در گوشش آذان داده شده است، به مسجدش برده اند و به نام خدا راز و نیاز داشته است. قرآن اگر کتاب خداست ، حق گرفتن زندگی هیچ انسانی را برای هیچ فردی و انسانی نداده است زیرا زندگی توسط خداوند اعطا گردیده و او است که صلاحیت بازگرفت آن را دارد. آیا شما خود ها را به جای خدا قرار داده اید؟ آیا این خود شرک نیست؟ آیا شما از خدا و کتاب او بطور شاید و باید آگاهی دارید؟ **شاعری این چنین زیبا می گوید:**

ای بی وطنان ملت ما را مفروشید
این خطه زرین خدا را مفروشید
هر زره این خاک بود مهر گیاهی
بیهوده چنین مهر گیاه را مفروشید
اندر پی مستی به یکی جرعه خوناب
بیهوده چنین پیک صبا را مفروشید
احکام خدا جمله به اغماز و گذشت است
با حکم خود آئین خدا را مفروشید.

تاریخ افغانستان آلوده در خون، مجروح، و بی صدا و بی نوا شاهد فراز و فرود زمانی و مکانی در این کشور است که همواره اسباب آفرینش درد ها ، رنج ها، مصیبت ها، آلام و مصائب بوده است. هر باری که ملت این دیار و مرز و بوم در راستای ترقی و تعالی گام برداشته است، در نتیجه دسایس دشمنان درون مرزی و برون مرزی، بیماری های ناهمگون قومی، زبانی، تباری، عقیدتی، به شکست مواجه ساخته شده است. مردم و توده های عظیم این

سرزمین باستانی همواره در برابر دشمن خوب رزمیده اند اما بعد ها با وصف داشته های زمانه ها و لحظه های شادی آفرین و کامگار، در نتیجه خیانت و جبر سیاسی رهبران ناکام، نا پخته، احساساتی و عاری از تعقل، تدبیر و تفکر، و مردم بی چاره و لاعلاج، خوش بین، مهربان، رؤف و صادق باز بسوی دشواری ها و عقب گرد روانه شده اند و با سرنوشت سیاسی، اجتماعی، انسانی و اخلاقی شان بازی کرده اند.

ای ملت از برای خدا زود تر شوید
از شر و مکر و حيله دشمن خبر شوید
تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید
و آنچه چو رعد نعره زنان در بدر شوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

مادامی که شاه امان الله خان با یک سری از اصلاحات بخاطر رهایی انسان های سرزمین اش از فقر، گرسنگی، اسارت، استثمار، استعمار و استحمار، دشواری و خفقان داخل اقدام شد، ملاها و روحانیت مرتجع که همواره حیات شان را در ملمات ملت و مردم در تکاپو بوده اند، بر خلاف شاه در دسیسه سازی قرار می گیرند و زیر نام اینکه اسلام در خطر است، دین را به بازی گرفته اند، زنان به البسه های غربی روی آورده اند، سنت رسول خدا در خطر است، فرهنگ و تهذیب ما دارد به بیراهه میرود، به کار کرد های شان ادامه می دهند تا اینکه بستر فرآیند نظام ترقی، تعالی و انکشاف را بر بندند و در خدمت باداران اصلی شان که هیچگونه دلبستگی به دین و دیانت خرد اندیش ندارند، قرار می گیرند. **آنگونه که شاعری گفته است:**

حال دنیا را پرسیدم من از فرزانه ای
گفت یا آب است یا خاک است یا پروانه ای
گفتمش احوال عمرم را بگو این عمر چیست؟
گفت یا برق است یا باد است یا افسانه ای
گفتمش این ها که می بینی چرا دل بسته اند؟
گفت یا خوابند یا مستند و یا دیوانه ای

در دوران جنبش مترقی و آزادی خواهانه مشروطیت در افغانستان، و دهه دموکراسی در کشور ملاهای افغانستانی مآب و لی انگلیس صفت، با استفاده از دین و دینداری

آنهم دینداری معیشت اندیش و نه خرد اندیش استفاده نموده و در هر جایی که صدا و نوای انساندوستی بلند می شد آن را از نطفه خفه می ساختند و در برابرش تا پای جان می ایستاند. مادامی که سردار داؤد بعد از کودتای نظامی اش در برابر ظاهر شاه بر سریر حاکمیت ریاست جمهوری قرار گرفت، کشور همسایه و دست نا سایه ما پاکستان در تکاپوی دریافت نوکران شد تا بر خلاف ترقی و تعالی از آنها کار گیرد و کشور عزیز مان را به قهقرا بکشاند و برای همیشه ما و مردم ما را پریشان سازد. آنهایی که به پاکستان رفتند و زیر نام جهاد کار کردند، با جهاد واقعی و آزادی خواهانه مردم متدین افغانستان قمار زدند و خود را برای همیشه رو سیاه و کشور را به بربادی سوق دادند. جهاد شان در راه خدا نبود بلکه در راستای غصب، چور، چپاول غارت مال و منال مردم رنجیده افغانستان استقامت داده شده بود.

" برخی ها به این باور هستند که ملای " زیارت فرخنده " ، نتوانسته است با تعویذ و برگه های دروغین خود فرخنده را قناعت بدهد از این سبب آنها را بدور انداخته است و چون شمعی که در جوار ملای بی عاطفه و بی مهر انسانی قرار داشته است، شمع را با دست خود فشار داده و به آن سوی دیگر انداخته است و شاید هم آتش شمع روی برگه های دروغین این ملای جنایت کار ریخته و باعث آتش برگه های تعویذ شده باشد. در عین حال مردمان دیگر می گویند که زنی با چادری و یا برقه در صحن زیارت بوده و او سبب شده است تا مردمان بر اساس فریاد و نوای او که گویا فرخنده قرآن را سوختانده است، جمع شدند و باعث این همه بی بند و باری ها و ظلمت و حشت و دهشت شده اند. " این سروده صدا و نوای فرخنده را این چنین بازتاب می دهد:

مظلوم و بی گناه و صدا می کشند مرا
گاهی میان مسجد و گاه در ملای علم
در انتحار و شوق خطا می کشند مرا
عالم به فکر ماه و مریخ است و مشتری
اینان به جهل مطلق ما می کشند مرا
هر فکر تازه در پی فتوای تازه مرد
در اتهام کفر و جفا می کشند مرا
اندیشه های کهنه چو خفاش و مار و مور
با نیش و زهر بوده جدا می کشند مرا

این جا ز خون کودک من سرد و تیره شد عاری ز ترس و خشم خدا می کشند مرا

در زمان حضور شوروی ها در افغانستان که به اصطلاح برخی ها کافر و منکر خدا بودند، فرهنگ، تاریخ، زبان، ادبیات، جنس، تبار، شخصیت، عقیده و باور انسان های سرزمین در مصونیت قرار داشت و اگر هم بعضی نداشت ناشی از ذهن گندیده و نارسای آنهایی بود که امروز این چنین صحنه های دلخراش را به میان می آورند. این جا هدف در آن نیست که از آن بیگانه های دیروزی دفاع کنیم و بیگانه های امروزی را به باد ملامت بگیریم، بلکه می خواهیم تا دیگران زمانه ها را بر بنیاد قضاوت وجدانی به مقایسه بگیرند.

کمونست ها در آن زمان از هر دیاری که بودند اگر به قرآن سوگند یاد نمی کردند، آن را توهین نیز نمی کردند بلکه آن را به خوانش می گرفتند تا چشم کوردلان قرآن را بینا سازند و آنها را به آن متوجه سازند. در آن زمان گویا آنها به خدا باور نداشتند در صورتی که در قرآن ادای احترام و اکرام به مقام شامخ انسان در واقعیت امر اعتراف به شیرازه عقیدتی آفرینش خداوندی است، که آنها از آن برخوردار بودند. در آن زمان همه اطفال در هر سن و سالی که قرار داشتند مورد احترام و تفقد قرار داده می شدند و هیچ مسلمان نمای نامسلمانی به یاد ندارد که "کمونستی"، و یا "سوسیالستی"، به طفلی تجاوز کرده باشد اما در زمان حاکمیت اسلامی که مسلمانان آن از اسلام آگاهی نداشتند و نخواهند داشت، بارها این گونه اعمال زشت و غیر انسانی و اسلامی را انجام دادند. امروز برخی از جهادی ها، سلاح بدستان، تفنگ سالاران و باداران شان ادعا می کنند که در دوران آنها هیچ کاری خلاف زندگی انسانی و فرهنگی در میان مردم افغانستان صورت نگرفته است، و این گونه اعمال توسط طالبان بیشتر و درشتتر بوده است. برخلاف بخت جهادیان قلبی یاری کرد که در زمان آنها وسایل اطلاعات جمعی، انترنیت، برگه چهره ها، سکایپ، تویتر ها، انستگرام ها و غیره هنوز یا در دست نبود و یا هم درست پا به عرصه وجود نگذاشته بودند و از این سبب همه جنایات شان تا حدی در پرده کتمان و اختفا باقی ماند در صورتی که هزاران هزار حکایه در زمینه وجود دارد، مانند: به آتش کشیدن دبیرستان ها، دانشگاه ها، بیمارستان ها، اماکن

مقدسه، مساجد، تکیه خانه ها، جماعت خانه ها، خانقاها، زاویه ها، رباط ها، که وجوه پولی و منابع در آمد آن را از کفار و بی دینان میگرفتند و مسلمانان و دینداران را می کشتند، به قتل می رساندند، و ژورنالستان خارجی، مشاورین روسی، انگلیسی، امریکایی، چینیایی، عرب بی فرهنگ، در خدمت شان قرار داشتند. به شهادت رساندن آموزگاران، پزشکان، دانش آموزان، مامورین بی نوا، خانم های کارمند، دوشیزه گان مسلمان، پسران جوان و کار آگاه، قطع راهای مواصلاتی، سوختاندن کشتزار ها، منازل مسکونی، انسان ربایی ها، جریمه نمودن ها، فروش اطفال خورد سن و سال، به شمول دختران به عرب ها، پاکستانی ها، یهودی ها، وهابی ها و غیره، جز کارنامه اصلی جهاد فی اخذ الاموال الانسان و المسلمان، بود. این سروده در زمینه کار کرد های شان خیلی ها بجا سروده شده است که با سرنوشت "فرخنده" ، نیز شباهت دارد:

روز گاری بود مانند تو مادر داشتم
مثل تو ای هموطن من هم برادر داشتم
سرنوشت بد مرا بی ما در و خواهر نمود
دور از مهر پدر از دامن کشور نمود
گفتمش ما در چرا رازت کنی پنهان ز من
گفت می گویم ولی در دل نگهداری سخن
رنگ و رویش زرد گشت و خاطرش پژمرده شد
گفت از من یک مجاهد بی سبب آزرده شد
روز دیگر مادرم از خانه ما برده شد
شامگاهان نعش بی جانم به ما آورده شد
گر سلاحی باشم من در کمین باشم مدام
دشمن مردان بی دین بعد از این باشم مدام
بی وطن بی جا و بی میهن در این دنیا منم
بی امید زندگی امروز تا فردا منم
داستان راستین را بر شما کردم بیان
با خبر از شر مردان دختران ای دختران
مرد ها دارند قصد کامگاری هر طریق
دختر عاقل بخواند داستان من دقیق
دختران هوشیار باشید این حکایت شد تمام
از برای عبرتی تان گفتم و با احترام

همین اکنون که این برگه را می نویسم ، توان اندیشیدن را ندارم زیرا احساسات سراسر بدن و وجودم را گرفته

است، اما میل دارم بر عقلانیت تکیه کنم زیرا بعضی انسان بخاطر مشاهده برخی از صحنه ها که بی نهایت دلخراش هستند، قوه تفکر، و تعقل را از دست می دهد و تنها میخواهد عملی را انجام دهد که بتواند جوابگوی هر چه قاطع تر و رد عمل سریعتر باشد که واژه ها دیگر نمیتوانند کار آرا باشند. پیام من به افراد چیز فهم، آموزش دیده، تعلیم یافته، مجتهد واقعی، منورین و " **روشنفکران تاریک اندیش**"، راست نشینان کج اندیش، و کج نشینان راست اندیش، و پیروان دبیرستان های ناهمگون سیاسی گذشته که زمانی فریاد می کشیدند که خدایا! هرچه زود تر نظام " **اسلامی**"، و " **جهادی**"، را در کشور پیاده ساز تا بتوانیم در سایه و مایه آن در بسر رسانی بی عدالتی ها، زجر ها، شکنجه ها، غارتها، کثافت کاری ها، ستم و ظلم بر اقوام و ملیت ها را بهتر و ژرفتر، عملی سازیم. خطابم به شما کسانی است که بی شرمانه آنگونه که محترمه بلقیس روشن عضو پارلمان افغانستان اکثرن از طریق فیس بوک اظهار میدارد، همه دار و ندار سیاسی تان را در اختیار آنهایی گذاشتید که امروز در دوران حاکمیت بی شرمانه و امپریالستی شما با وصف تقدس فروشی تان به آنها، این چنین عمل غیر انسانی و بشری را انجام میدهند و شما هم مانند برخی از اعضای پارلمان و خطبای مساجد تان، از قبیل، نیازی خطیب مسجد وزیر اگبر خان مسلمانان آستان کابل، داکترز ابلی عضو پارلمان ارواحان مرده، خانم حسن زاده که از هویت جنسی خود بیزار است و می گوید که من از باور و عقیده مردم خود دفاع می کنم آن عقیده ای که زمانی مانند شماها را زنده به گور هدایت می داد! و یا آن عقیده ای که شما را من حیث انسان معرفی می کند، و حشمت ستانکزی، وقیحانه خاموش هستید و بخاطر حفظ و حراست کرسی های ننگ آور و لرزان تان، سعی مذبحانه می کنید.

شاعر و نویسنده چیره دست و با احساس کشور آقای، ظهیر برلاس که همین اکنون برون از مرز های افغانستان قرار دارند، در چند عباره زیبا صحنه قتل " **فرخنده**" را این گونه بیان می کند: " برای نخستین بار در تاریخ کشور عزیز ما افغانستان و در تاریخ جهان اسلام، زنان کشور توانستند خلاف مقررات سنتی جانکاه به تنهایی خود و بدون اشتراک مردان توانستند سنت شکنی کنند و تابوت فرخنده را که نماد درد، شکنجه، فریاد، عذاب، لگد کوبی

ها، زیر تخت سنگ شدن ها، زیر تایلر موتر شدن ها، و در فرجام سوزانده شدن ها را که زنان میهن ما همه درد ها و رنج ها را به گونه متداوم در شیرازه دیوار های منازل، خانه ها و کاشانه شان، در قصور و ویرانه های محیطی، خیمه ها و کپه ها، تجربه کرده اند و میکردند بردوش گرفته و به گورستان همراه جسد فرخنده به خاک بسپارند. خدا کند این آغازی باشد برای پایان مظلومیت زنان میهن ما. ایشان صحنه قتل " فرخنده " ، را اینگونه زیبا در سروده شان بازتاب داده اند که می خوانیم:

به دردت آشنا هستم
به آن شلاق ها و دُره و کیبل
که دژخیمان
صدای ناله ات را در گلو افسرد
گمانم دردهایت رابجزتوهیج کس درمان نخواهد کرد
بیا برخیز، بزن فریاد نفرین باد
اگر ده زن، اگر صد زن
هزاران در هزاران زن
زند فریاد نفرین باد
جهان هم می زند فریاد
و نفرین باد بر جلاد
بدینسان دردهایت را تو خود درمان توانی کرد

گزارشات مستند، گزیده های ویدیویی، سخنان برخی از هموطنان، و صحنه ویدیویی خود نشان میدهد که پولیس افغانستان در مراحل آغازین فعالیت های وظیفه ای خود، فرخنده را نجات میدهد. بعد ها یا بر اساس ناتوانی، یا بر بنیاد سهمیم بودن در عملکرد نیروهای شر و فساد و رنج و عذاب و یا هم بدنام سازی مردم و ملت متدین افغانستان " فرخنده " را تسلیم مهاجمین می کند و بار ثانی و ثالث به او هجوم می برند، لباسش را از تنش بیرون میکنند و یک مسلمان محجوب معنی را توسط حاجبان ظاهری بی حجاب می کنند و برای آفریدگارش نشان داده و می گویند که ببین چگونه بر خلاف هدایت ات، محتوی قرآنت، و دین مبینت که بنده گانت باید با حجاب و با پرده باشند بی پرده ساختیم و از تو هم هراسی بدل نداریم و نه تشویش از دوزخ و پرزخت داریم و نه به فردوس برینت هم علاقه ای داریم. آنچه را که این حیوان

صفتان انجام داده اند در سروده زیر خیلی ها به مورد بازتاب یافته است:

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا
آنچه را کین نامردان با نام قرآن می کنند

می گویند: " سیمین عمر در یکی از برنامه های خود از طریق صدا و سیمای موجود در امریکا، گفته است که استادان دانشگاه های افغانستان مسلمان نیستند، زیرا اگر آنها مسلمان می بودند باید ملای مسجد می شدند. موصوف جشن باستانی مسلمانان و فرهنگ تاریخی خراسانیان را به مسخره گرفته و آنرا با واژه های عجیب و غریب بازتاب داده است. وی خود را خادم و یا هم خائن اسلام گفته و گویا من حیث داعی بزرگ اسلام کار کرد هایی داشته است. وی از مراحل آغازین برنامه اش الی اخیر انسان ها و مردم کشور ما را به مسخره گرفته و مورد توهین و تحیر بی شرمانه قرار داده است."

خانم عمر ! شما درست می گوئید واقعن استادان دانشگاه کمونست هستند زیرا آنها کسی را نمی کشند و باید ملای مسجد می شدند تا به کشتار مانند شما ها ادامه میدادند. به اطفال خورد سن و سال باید تجاوز میکردند اگر ملا و چلی می بودند. زنان را می سوختاندند، و بینی شان را می بریدند. زنده به گور میکردند و در قدم نخست شما را. اصلن شما در زندگی و برنامه تان یکروز هم از حقیقت و حقانیت سخنی به میان نه آورده اید و همواره چیزی را میگوئید اسلام بی چاره را در قفس چروک شده مطلا زندانی نموده اید. شما خود زن هستید اما هرگز از زنان سخنی بر زبان ندارید، شما تعصب دارید با لباس، با سلیقه با نظافت، پاکیزگی و تمیز. خام سیمین دین همین اکنون در خطر است زیرا بر حسد مسلمانانت پیش آب می کنند آنهایی را که نا دوستانت ناجی می خواندی، چرا این دین نجات نمی دهید زیرا اکنون اسلام واقعن در خطر است چرا جهاد نمی کنی در برابر جمعیت انبوه کفر گرا ، الحادیون و دین ستیز 48 کشور هر چه بر سر مردم و زنان کشور می آید خاموش هستی؟

آیا مردم افغانستان نمی دانند امریکایی ها بر سر اجساد مرده های افغان ها پیش آب کردند؟ آیا نمیدانیم با سر های بریده شهدای کشور مان صحنه بازی کرکت را

به بازتاب نشستند؟ آیا خبر نداریم که هزاران جلد قرآن را در کمپ گونتاناما در دادند و سوختاندن و به کنار آب انداختند و شما تماشا می نمودید و صدای تان را بیرون کرده نتوانستید؟ آیا از سوختن صد ها جلد قرآن در بهسود وردک توسط طالبان آگاهی نداشتید و اگر داشتید چرا اقدام عملی نمی کردید زیرا به مرگ ترسیده بودید. بخاطر عدم تعقل این افراد حیوان صفت با این عملی که انجام دادند، نه تنها اینکه تعویذ ملا را که نام قرآن برایش دادند نجات داده نتوانستند بلکه باعث سوختاندن هزاران جلد قرآن دیگر توسط یک تن از جوانان مسلمان در امریکا شدند. باید به محتوا و سیاق این سروده دقیق شوید و آن را به خوانش گیرید:

ای عقل خجل ز جهل و نادانی ما
در هم شده خلقی ز پریشانی ما
بُت در بغل و به سجده پیشانی ما
کافر زده خنده بر مسلمانی ما

یکی از همشهریان آستان کابل در مورد قتل بی رحمانه " **فرخنده** " این چنین اظهار احساس می کند: " خون پاکت به نا حق نخواهد رفت، بلکه به لاله سرخ مبارزه و پیکار بی امان در راه عدالت طلبی و انسانیت، قد خواهد کشید، تا تو و مانند تو همه به نمادی از حق طلبی در برابر توحش، و بربریت، " **دینداری** " بی دینانه و مبارزه در راستای زدودن جهالت و نادانی مبدل خواهد گشت. فرخنده ! تو من حیث دختر افغانستانی نام خواهی داشت در صورتی که دیگر دشوار است تا در برابر دیگران از این نام افغان و افغانیت من حیث هویت محیطی و تاریخی خود یاد کنیم زیرا در برابر همگان سر افکنده شده ایم. همواره در یادی از آن قشری از انسان ها که خرد را بالا تر از دین و دینداری معیشت اندیش می دانند، باقی خواهی ماند. تو تا ابد ماندگار هستی و آنهایی که ترا وحشیانه، ددمنشانه، و غیر انسانی و اخلاقی کشتند باید بدانی که آنها نه مادر، نه خواهر، نه زن، نه دختر، نه فرزند دارند و نه هم زاده انسان هستند. آنها وابسته گان سر سپرده لادین ها، اسامه ها، عمر ها، جلا د ها هستند. آنها وابسته به داعش، طالب و قاتلین و غاصبین، منافقین، بودند، هستند و خواهند بود. آنها دین خویش را به دنیا فروخته اند. **آنها** تنها سزاوار این سروده زیبا هستند:

فرخنده گُشان ننگ به آئین شما باد
لعنت به مسلمانی و بر دین شما باد
ای روبه مکار تو ملای دغل کار
ای عامل کشتار تو ای قاتل شیاد
ای جهل و جنون را به فلک برده ز تزویر
ای ملک زمین تو تبه گشته ز بنیاد
یک قوم بسوزد ز سر جهل و جنایت
ملای تبهار بود سر خوش و سر شار
رسمت همه و حشیگری وحشت و خون است
جز جهل و جنون من که ندارم ز تو دریاد
فرخنده بکشید و به آتش بکشاندید
ای تف به دغل کاری و بر دین شما باد
سهل است زمین گریه کند سنگ ببارد
از جهل مسلمانی و از واعظ شیاد
حافظ چه نکو گفت که در خلوت واعظ
کاری دگر و رسم دگر هست ز بنیاد
تا عرش تو گوش خران را بنوازد
این ملک نگرده ز تبهکاری ات آزاد
آن چهره پر خون شده و پیکر سوزان
آن ابروی رفته و اینک شده برباد
فرخنده بکشند و به آتش بکشاندند
تا آتش خشم همه بر دامن تان باد

و در فرجام به "مسلمانان واقعی" ، که اگر وجود داشته باشند می گویم : " قرآن می فرماید که مسلمان در برابر همدیگ برادر، ومهربان، برابر و رؤف هستند اما در برابر مخالفین و دشمنان خودسخت دل، قاطع، بی رحم و مصمم هستند." اما شما امروز بر خلاف این کتاب آسمانی کار می کنید . آیا فراموشش کردید و یا به آن باور ندارید؟ پس چرا دیگران را بازی می دهید؟ و قول معروف است : " از آنهایی که دارای کتابخانه هستند و کتاب دارند و آنها را به خوانش می گیرند هراس نداشته باشید، بهراسید از آنهایی که تنها یک کتاب دارند و آن را نیز درست نخوانده اند و یا هم نمی خوانند" به قول شریعتی بزرگ که گفته است: فاطمه فاطمه است. باید گفت که : "فرخنده" ، فرخنده است .